



۲۰۲۱/۱۰/۲۳



ولی احمد نوری

سید جمال الدین افغان

بخش شانزدهم

«رنست رونان» (Ernest Renan) نویسنده، فیلسوف و مؤرخ بزرگ فرانسوی در سالهای ۱۸۸۵م (معاصر سید جمال الدین افغان) در وصف او نوشته است: «زمانی که با سید جمال الدین افغان هم صحبت می شدم، حریت افکار و طبیعت نجیب و درست او، مرا به این اعتقاد و میداشت که من در برابر خودم یکی از آشنایان قدیم خویشتم را دارم. با حضور سید جمال الدین افغان و سخنانش تصور می کردم «ابن سینا» یا «ابن رشد» یکی از آن آزاد مردان دنیا را می بینم که روح انسانیت بوده اند.

فلسفه سید جمال الدین افغان

از آثار صلاح الدین سلجوقی فقیه

تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

تصوف سید جمال الدین افغان

سید جمال الدین افغان از خانواده صاحب مجد (۱) و شرف و دارای تاریخ پر از قهرمانی و جهاد، چشم به دنیا گشود. از خانواده ای که از قرن ها بدین سو در برابر هیچ متجاوز و غارتگر، سلاح را از دست نینداخته، و در مقابل تجاوز مغل به جنگ برخاستند و سستی و اندوه را به خود راه ندادند، و در برابر هیچ دشمنی از عزم و تصمیم خویش نگذاشتند. حتی در برابر شدت استعمار غربی که سیل آسا بر قاره های افریقا و آسیا سرازیر گردید و قاره ۴۰۰ میلیونی (تعداد نفوس هند در سال نشر نخست این نیشته) هندوستان را غلام و برده خویش ساخت، مضمحل نشده و از مقابله دست برنداشتند.

هنگامی که سید جمال الدین افغان در مرحله صباوت قرار داشت، در دور و پیش او، سخنی و یا قصه های شبانه ای



وجود نداشت که فکر و خاطر را به خود مشغول ساخته و برای مردم چیزی مهم نباشد. فقط یک مسئله در خاطرها و اندیشه ها پیچیده بود که عبارت از موضوع هجوم انگلیس به افغانستان و قیام افغان های شجاع و مبارز بود. قیامی که همه خود را مانند یک فرد و یک پیکر ساخته، در مقابل نیروی انگلیس به پا خاسته و سپاه آنها را درهم بشکنند تا آن حد که از لشکر بیست هزاری آنها، جز یک تن (داکتر براین) باقی نماند

و تا آنکه صحنه های جنگ از کابل تا «کنر» (مسقط الرأس سید جمال الدین افغان) پر از نعش و اجساد کشتگان انگلیس گردد.

خانواده سید افغان

سید در خانواده ای چشم به جهان گشود که در جنگ ها و جهاد نامور بودند و دل های افراد آن از غیرت دین و وطن می تپید و به حفظ و نگهداری اخلاق و سنن رسول الله (ص) شهرت داشتند. سید جمال الدین افغان ازین محیط عالی روحی و فضای آمیخته با خون و دود، دو اصل ذیل را الهام گرفت.

□ اول: کشنده ترین درد، بلکه برباد کننده ترین وبا، در جهان اسلام اینست که مسلمان ها زبون و سرافکنده غیر خدا(ج) باشند و عناصر بیگانه از دین، با دین و حاکمیت و اراده و تقالید ایشان بازی کنند و منافع و اقتصاد آنها را تحت حکم خویش قرار بدهند.

□ دوم: این دردی که به جان شرق افتاده بی دوا و درمان ناپذیر نیست. دردی است که افغان ها دوی حقیقی آن را کشف و تجربه کرده اند، تجربه مکرر و بار بار و ملتفت باید شد که این دوی آزموده عبارت است از ایمان به خدا و تمسک به مبادی بلند و نمونه اعلی دینی و اخلاقی، پیراستگی به فضایل ایثار، شجاعت، عفت و چنگ زدن به «حبل الله المتین» و بالاخره وحدت و همبستگی در فکر و عقیده و آمل و آلام.

این نخستین هسته ای بود در مرکز شخصیت منظم سید جمال الدین افغان. عده ای از علما از قبیل «هید فیلد» و امثال او باین عقیده اند: شخصیت منظمه، مانند ذره و یا منظومه شمسی دارای مرکزی چون پروتون یا خورشید می باشد و الکترون ها، سیارات و امار به دور آن می چرخند. پس هسته اولی شخصیت سید جمال الدین افغان را وطن، صیانت موجودیت و تدبیر آن تشکیل می داد. بنا بر آن سیاست و حیثیت ستون فقرات را در بنیان حیات او و حیثیت «رکن یمانی» (۲) را در کعبه تأملات وی داشت. پس همه آنچه خداوند از علم گسترده و ادب رفیع و فلسفه عمیق به سید جمال الدین افغان ارزانی و موهبت فرموده بود، امور ثانوی شمرده می شد که مانند سیارات و الکترون ها گرداگرد مرکز عالی آن (سیاست) دور می زد.

محیط علمی سید افغان

و اما محیط علمی سید جمال الدین افغان در افغانستان، پشتونستان و شمال هند که از قرن ۱۷ تا ایام سید افغان وجود داشت، محیطی بود مزدحم و شگوفان از علم، حکمت، فلسفه و کلام و اشخاصی همچون «شیخ محمود جوفوری»، «میر زاهد هروی»، «ملا محب الله بهاری»، «قاضی مبارک»، «مولوی حبیب الله قندهاری»، «قاضی بشد کنزی»، «حافظ دراز پشاور»، «مجاهد بزرگ نجم الدین رحمت الله»؛ (مولانای هده)، «ملای سنبت» و «ملا فیروز کابلی» درین دیار به درجه نبوغ رسیدند و پنج عالم اخیرالذکر از جمله معاصران تقریبی سید جمال الدین افغان به شمار می روند.

در این قرون سه گانه اخیر، تطور و دگرگونی بزرگ در طرق مدرسه ای عرض وجود کرد، چنانچه بر علم کلام از فلسفه افزودند و فلسفه را ممزوج و مخلوط با تصوف «وحدت الوجود» نمودند و «وحدت الوجود» هم با ادب تلفیق شده بود. این جریان و پدیداری ها تنها در همین مناطق جلب نظر می کرد و در بلاد عربی از آن سراغی نبود. این وضع جدید در ساحة در است (۳)، پدیده ای بود ابوعلی سینای بلخی برای بار نخست در کتاب معروفش به نام

(اشارات) آغاز کرد، و اشخاصی از قبیل (جلال الدین دوانی)، (شیخ شهاب الدین سهروردی)، (ملا صدرا) و (شیخ محمود جونفوری) و عده زیادی امثال ایشان به راه وی رفتند و از وی تابعت کردند. بنا بر تحلیل بالا این علما هم فلاسفه، هم کلامی، هم صوفی و هم ادیب به حساب می آمدند.

لذا سید جمال الدین افغان، در آغاز جوانی مانند هر طالب دیگر افغان از این قاعده مستثنی نبوده برای آموختن دین، فلسفه، تصوف و ادب کمر همت بست و تحصیل خویش را به وجه اکمل به پایان رسانید.

قرار مسموع، سید جمال الدین افغان نزد (قاضی بشد کنری)، (حافظ دراز پشاوروی) و (حبیب الله قندهاری) شاگردی کرده است و این اشخاص از لحاظ وسعت علمی خویش بخصوص در رشته علوم فلسفه و منطق نظیری در اقطار اسلامی آن وقت نداشتند. مزید بر آن از آنجایی که سید جمال الدین افغان سخت دل بسته علم بود، تلاش او جهت آموختن علوم در این حد توقف نکرد، بلکه مجاهدات بیشتر خویش را برای آگاهی آنچه در مدارس فکری (سیاسی، فلسفی و علمی جدید) تدریس و تحصیل می گردید، به راه انداخت و همت گماشت.

از شگفتی هایی که به حد اعجاز می رسید این بود که سید جمال الدین افغان از روح و اصل این دراسات (۴) آگاهی داشت. باوجود آنکه این مدارس در آنوقت وسعت و شهرتی در شرق نداشتند و تراجم و مترجمینی در آنجا سراغ نمی شد تا محققین علم را در آنچه می آموزند و تحصیل می کنند یاری و معاونت نمایند.

همه آنچه را که سید جمال الدین افغان در مدرسه آموخت و یا از آفاق اندوخت و یا در اثر نتیجه مطالعات خستگی ناپذیر و داشتن اهتمام شدید به مطالعه، به دست آورده بود، بر محور مشخص می چرخیدند که عبارت بود از: «امور اجتماعی و سیاسی» و همین روش و عادت فلاسفه قدما بود. این روش سید جمال الدین افغان چنین دلیل داشت که این فلاسفه، نخستین فلاسفه اخلاقی شمرده می شوند که در زمینه اخلاق فرد و اجتماع روشنی انداختند. با وجود تفاوت زیاد میان حکیم و عالم، ما ایشان را به نام حکما یاد می کنیم، زیرا برخی از علما خصوصاً آن عده که خویشتن را عالم طبیعی یا بیولوژی می دانند، می کوشند فلسفه اجتماعی را بر علوم خویش تطبیق نمایند. چنانچه «سپنسر» عالم مشهور، علم اخلاق را بر مسئله «تنازع للبقاء، یا مجادله برای بقا»، «انتخاب طبیعی» و «بقا برای اصلح» (۵) تطبیق کرد و عالم معروف دیگر «روزنبرگ» در پی تطبیق علم اخلاق بر نظام ذره (اتوم) برآمد و آنرا عملی نمود. اما مسائل اجتماعی نزد فیلسوف افغان سید جمال الدین افغان مصدر فکر و اندیشه بود و این ارزش دهی سید افغان به مسائل اجتماعی تا آن حد جدی و گرم بود که می کوشید آن را مقیاس برای امور طبیعی نیز بسازد. مثلاً هنگامی که در محاضرة (لکچر) خود (رد بر دهری ها) موضوع ترکیب ماده را از اشیای سه گانه (میتل، فورس و انتلیژانس) یعنی ماده، قوه و ادراک رد می نماید، چنین می گوید:

« . . . و بعد از این از ایشان خواهیم پرسید: چگونه و با کدام آله، هر جزء از اجزای ماده، با انفعالی که در خود دارد، می تواند از مقاصد سایر اجزاء اطلاع حاصل نماید؟ و چسان هر یک از این اجزاء قادر می شود آنچه را که اراده و نیت می کند، بر دیگر اجزاء بفهماند؟ و آیا مشوره های پارلمان و یا سنایی در ابداع این موجودات دارای ترکیب بدیع و عالی کارگر بوده؟ و کجا این اجزاء در حالیکه در بیضه گنجشک قرار دارد، می تواند بداند که بالضرور در شکل پرنده دارای منقار و سنگدان ظهور خواهد کرد؟ و هرگاه در بیضه شاهین و عقاب باشد، از کجا خواهد دانست که در شکل پرنده گوشت خوار تشکل خواهد کرد؟ و از کجا درک خواهد نمود که برای آن داشتن چنگال درنده جهت به دست آوردن صید و دریدن گوشت آن، لابد و ضروری است؟

این گونه رد دهری ها، با وجود آنکه از زیباترین عبارات و مطمئن ترین فکر شمرده می شود، حجتی است که در

شکل بدیع اجتماعی، کائنات و موجودات را، در صورتی که مجلسین (مشرانو جرگه و ولسی جرگه) تصویر می‌کند، مجلسینی که تصور نظام بدون آنها میسر شده نمی‌تواند.

با وصف آنکه تهداب تعلیمات انسانی سید جمال الدین افغان را روش و سیستم یونانی یعنی «ارسطاطالیسی» تشکیل می‌داد و این روش اساس مدارس ما در شرق اسلامی نیز بود، باز هم سید جمال الدین افغان گاهگاهی در مقام رد بر دهری‌ها دست به «تناهی» و «لایتناهی»، «جوهر و عرض» و «جزء لایتجزا» میزد، همچنانی که شیوه و روش ارسطو نیز چنین بود. سید جمال الدین افغان در اغلب اوقات با عین سلاحی که مدرسه نوین استعمال می‌کرد، در اجتماع دهری‌ها هجوم می‌آورد، و بدون شک این روش صیغه نبوغ را برای سید جمال الدین افغان اعطا کرده بود. شخصیت کلامی سید افغان همچون منظومه شمسی در غایت نظام و اتقان (۶) بود و تمام مشاعر وی به دور یک مرکز که عبارت از امور اجتماعی و بنا به گفته ارسطو (اشیای انسانی) بود، چرخ می‌زد. هدف و منظور سید جمال الدین افغان از سیاست و اخلاق، همانا (کمال) بود. البته کمال به معنی که «شیخ ابو علی ابن مسکویه» و «مولانا جلال الدین بلخی» فکر می‌کردند و به طریقه ای که «ایگل» و «کنت» (کانت) اشاره نموده اند، نه به اصول و اساسی که «لامارک» و «داروین» گام برداشته اند. این کمال مورد قبول سید جمال الدین افغان عبارت است از انکشاف روحی، نجات بخشیدن غرایز از سقوط در پستی و متخلق شدن به «اخلاق الله».

پس سید جمال الدین افغان در این ناحیه، صوفی بود و صوفی‌ها در این مسئله نوعی از تناقض ظاهری فکر می‌کنند، به دلیل اینکه کمال در بدو امر، غایت و نهایت اخلاق شمرده می‌شود و متخلق شدن به «اخلاق الله» معنی اش چنین است که اخلاق فاقد نهایت و غایت است یعنی مفهوم «وظیفه برای وظیفه» و در حقیقت، تناقضی در اینجا موجود نیست، مستند بر اینکه صوفی در انتظار اجر و مزدی نبوده و جز یک هدف، منظور دیگری را نمی‌شناسد و این هدف عبارت است از تشریف‌بیدار پروردگار و تقرب به بارگاه جلال او و این به ذات خود هم «غایت» و هم «لاغایت» است یعنی هم نهایت و هم لانهایت است. «غایت» بدلیل اینکه اتحاد شعوری با خداوند عبارت از کمال است که یگانه هدف صوفی به حساب می‌آید. «لاغایت» به خاطر اینکه صوفی از سلوک خویش هیچ گونه هدف مادی دنیوی یا اخروی، جز متخلق شدن به «اخلاق الله» ندارد، و اخلاق الله را نهایت غایت نباشد. پس خداوند خالق است بدلیل اینکه خالق است نه به خاطر چیز دیگر.

شگفت آور است که سید جمال الدین افغان، بر تمام روش‌های مدارس فکری، طبیعی و اجتماعی که در خلال دو قرن (هفده و هجده) در اروپا موجود بوده و به عصر حاضر پا نهاده است آگاهی داشته روح و جوهر آن را به خوبی دریافته بود. سید جمال الدین افغان به فراگیری علوم طبیعی، بیولوژی، تاریخ طبیعی جدید و نشوء و ارتقا (یعنی تکامل) مجدانه پرداخت و درست پرداخت، همان طوری که بر موضوعات قابل تدریس در مکاتب مختلف سیاسی همچون دیموکراسی، سوسیالیسم و کمونیزم وارد شده و آگاهی کامل یافت. جرح و تعدیل و نقد و رد سید جمال الدین افغان بر اندیشه و فکر اجتماعی استوار بود، آنگونه اندیشه اجتماعی که از دین منشاء می‌گیرد، عقل آن را سیر می‌دهد و کمال انسانی آن را به پیش میراند و رهبری اش می‌کند.

پس برای مثال باید گفت: هر گاه ما معتقد باشیم که انسان، ناشی از «روح الله» است، این عقیده یک نوع کرامت و شرف را، برای ما خلق می‌کند که ما را به سوی عزت و مجد رهبری می‌نماید و تا درجه عالی جمال اخلاق و کمال ذات بلند می‌برد، و هرگاه ما به دنبال این گمان به راه افتیم که در سلسله نسل «بوزینه» جا داریم، در آن صورت جز پیروی از قانون جنگل و منحط شدن تا درجه چهارپایان، راهی دیگر نخواهیم داشت.

سید جمال الدین افغان این طرز گمان را، به عین سلاح مورد استعمال «داروین» بدین گونه رد می نماید: هر گاه بریدن گوش سگ ها در جزیره «مدغاسکر» سبب شده باشد که نسل این سگ ها به مرور زمان بنا بر عقیده «داروین» تغییر شکل داده بدون گوش به دنیا بیایند، پس چرا این قاعده و فورمول، در مورد مللی که طی هزاران سال، اولاد خویش را ختنه (سنت) می کنند، تطبیق نشده فرزندان نسل بعد تر ایشان به شکل ختنه شده (سنت شده) از مادر تولد نمی شوند؟

سید جمال الدین افغان در دین خود موحد بود و در سیاست خود مردم را به سوی وحدت و همبستگی می خواند و اجزای کائنات را به اساس عقیده وجود خدا(ج) که اصل وجود، منبع شعور و مصدر اراده است، باهم ربط و پیوند می داد و این طرز بینش، فکر صوفیانه اش بود و بر اساس چنین عقیده ای میان روح و جسم، ماده و معنی و هم بین نظام طبیعی و نظام ادبی ارتباط قایل می کرد.

صوفی به طریقه «وحدت الوجود» که سید جمال الدین افغان بدان سلوک می کرده، وجود حقیقی را در خداوند می بیند و ماده و قوه و شعور را در همه صفات اوتعالی مشاهده می کند که موجودات آئینه وجود او و اجزای کائنات مظاهری از «اسماء الحسنی» اوست. پس ایجاد طبیعت زاده پهنای الهی اش و پیدایش شعور، تراویده علم آفریده گاری اش می باشد. چنانچه «سپینوزا» عین همین عقیده را دارد.

این بود اساس تأملات سید جمال الدین افغان که آن را در دیار خودش (افغانستان) کسب کرده بود. از ابتدای شش قرن در افغانستان، شمال هند و جنوب فارس مدرسه یا مذهب یا مشربی عرض وجود کرد که به نام «عرفان» مسمی گردید. و این کلمه (عرفان) از فهوایش قریب به کلمه «اشراق» است.

بعد از «شیخ شهاب الدین سهروردی» این مدرسه به دو قسم منشعب گردید، که یکی به نام مدرسه «مشائین» یعنی مدرسه استدلال منطقی ارسطو طالیزی متکی بر فکر خالص و دومی مدرسه «اشراقیین» یعنی گروهی که قلب را با مغز یکجا می کردند و عقل را با سلاح حدس و الهام مجهز می نمودند و محبت را با وظیفه و جمال را با حق مخلوط می کردند، و علم، خاصه علم کلام در نظر ایشان مجموعه ای بود از بیداری، عقل، تصوف، منطق و ادب. فرق میان «اشراق» و «عرفان» از اینگونه است که اشراق را بر جنبه علمی و عرفان را در جانب ادبی این مذهب اطلاق و استعمال می نمایند.

این نوع تصوف (وحدت الوجود) با فکر و اندیشه ذره و دیمقراطیه که دین اسلام را تأیید می کند، تناقض نداشته و بکلی مؤید آن به شمار می رود، زیرا اهل کلام از فکر و نظر ارسطو در مورد هیولا و صورت برگشته و به نظریه دیمقراطیس در باره ذره گراییده اند.

به کثرت شنیده ام که سید جمال الدین افغان گاهگاهی این ابیات معروف «عراقی» شاعر صوفی مشرب را زمزمه می کرد:

نخستین باده کاندرا جام کردند / ز چشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند سیر خویشان فاش / «عراقی» را چرا بدنام کردند

این عقیده صوفی هاست که منبع عشق و محبت، به ذات خود قدسی و آسمانی بوده، مأخوذ از جمال مطلق می باشد، بنا برآن جمال در نظر ایشان جمالی است نمونه که از مشرق الهی طلوع کرده است. این صوفی ها در قضیه «حسین بن منصور حلاج» نیز عین همین عقیده خویش را دارند. «شیخ محمود شبستری»

می گوید: کلمه «انالحق» که «حسین بن منصور» بر زبان آورد در حقیقت کشف مطلق اسرار است و به جز خود «حق» چه کسی این جسارت را خواهد داشت که «انالحق» بگوید. از فحوای گفته شیخ شبستری بر می آید آنکه «انالحق» گفت خود ذات حق بود، نه منصور حلاج، زیرا او شخصی بود فانی در «حق» نه گوینده «انالحق». این دو بیت که از بلندترین قله تصوف به شمار می روند، سید جمال الدین افغان را شیفته خود ساخته بود، و این واقعه دلیل واضیحی است بر اینکه سید جمال الدین افغان علاوه از محیط و اجتماع علمی، عرفانی و اشراقی اش، دارای کشش عمیق در تصوف نیز بود.

قراری که از سید جمال الدین افغان روایت می کنند، او می کوشید مسئله «اقانیم ثلاثه» (اقانیم ثلاثه یا اقنوم های سه گانه) مسیحیان، یعنی «آب، وین و روح القدس» (آب یعنی پدر یا خدا، ابن یعنی پسر یا عیسی و روح القدس یا جبریل) را بروی نظریه «وحدت الوجود»، حل نماید، بدین معنی که «ثلاثه» (عدد سه) به مثابه سه مظهر برای حقیقت واحد است، چنانچه «سقراط» می گوید: «خیر، حق و جمال مظاهر سه گانه برای یک حقیقت شمرده می شوند»، ضمن این موضوع مسئله دیگری نیز به خاطر می رسد که سید جمال الدین افغان می کوشید با این کار خود وحدت و هماهنگی در بین مسلمانان و مسیحیان را توسعه بخشد، بین دو ملتی که از آغاز طلوع فجر اسلام، پیوند و تعارف دیرینه میان ایشان برقرار بود.

سید جمال الدین افغان نه کتابی تألیف و نه مدرسه ای تأسیس کرده بود و این آثار محاضراتی که از وی موجود است ناشی از ضروریات دفعی و ناگهانی ایست که سید افغان بر آن مواجه شده بود. پس سید افغان سقراط عصر خودش و سقراط نهضت فکری در شرق شناخته میشد، مزید بر آن، او شخصیت نو آور و بر انگیزنده و انقلابی بود که در عقب هر حرکت و انقلاب و نو آوری قرار داشت، و از اینها که بگذریم او از شجاع ترین انسانها به حساب می رفت. کارلایل «مارتین لوتر» را راهب شجاع نام میدهد، لیکن سید افغان فیلسوفی است مبارز و شجاع و از صفات برازنده و درخشان او ای نبود که با تقلید سر و کار نداشت، بلکه پیوسته برای درهم شکستن قفل تقلید مجاهدت می ورزید. از اسباب نخست نبوغ سید جمال الدین افغان داشتن قدرت شنوایی ممتاز و انهماک در مطالعه دایمی بود. پس از آنکه سلسله تعلیمات شرقی اسلامی خود را به اتمام رسانید آگاهی کامل بر ثقافت و فرهنگ غرب به دست آورد. هنگامی که با علم، بحث و یا مسئله ای، مواجه می گردید، آنرا در دیگی که بالای سه پایه ای (عقل، وحی و کمال) گذاشته شده بود، می انداخت و ذوب می کرد تا در نتیجه، آنچه به نفع انسان ها باشد از آن بردارد و آن دیگر را دور اندازد. این بحث را به کلماتی چند از سید جمال الدین افغان که در محاضره خود به نام (رد بر دهری ها) ایراد کرده پایان می بخشیم و معتقدیم که این کلمات جز از فیلسوف بزرگ، مرشد مؤقر دینی و صوفی پارسا و پاک نهاد سر نمی زند. « . . . با آنکه عقل مشرق ایمان است، هر کس از عقل برگردد، یقیناً پشت به ایمان کرده است و با وجود اینکه در میان آنچه عقل به کنه و اصل آن ره نمی یابد و بین آنچه عقل استحاله و عدم امکان آنرا حکم می کند، تفاوت است باز هم قسم اول نزد عقل معروف و مورد شناخت بوده و عقل به وجود آن اعتراف می نماید. اما قسم دوم از نگاه عقل مطرود و فاقد اعتبار می باشد و در قسم اول هر چند عقل به کنه و حقیقت پی نمی برد، ولی از روی آثار آن معرفتی حاصل می نماید.»

استاد سلجوقی میگوید: «من در روزگار اخیر سید جمال الدین افغان به دنیا آمدم و خدای را شکر و سپاس گذارم که نهضت و بیداری را از بدو شعور خویش تا امروز، به صورت متزاید مشاهده می کنم. هنگامیکه خداوند(ج) را شکر می گزاریم، بر ماست از شخصی که محرک و برانگیزنده اول این نهضت به شمار می رود نیز اظهار شکران و

سپاس بنمائیم. هنوز ربع قرن از زمان سید جمال الدین افغان سپری نشده بود که افغانستان از دست درازی های بیگانگان، رهایی حاصل کرد و استقلال و خود ارادیت خویش را به دست آورد و این کشور در پی اصلاحات مورد نیاز، اقدام نمود، و بعد از این نهضت و بیداری عمومیت یافت و در یمان (؟؟) انحاء شرق توسعه یافت.

شک نیست که در میان مسلمان ها زعمای عسکری و شخصیت های مجاهد همچون «صلاح الدین ایوبی» و «سلطان محمود غزنوی» عرض وجود کردند، اما در میان طبقات علما و فلاسفه و متفکرین شخصیتی مانند سید جمال الدین افغان وجود نداشت. این امتیاز و برازندگی سید افغان تنها و منحصر به عالم اسلام نبود، بلکه در سایر ادیان نیز شخصیتی همچون وی سراغ نمی گردید. جز او کسی به نظر نمی خورد که در اطراف هر چیز فکر کند، اصلاح آورد و ترمیم نماید. بلی سید جمال الدین افغان نه تخریب می کرد و نه انهدام می نمود. در هیچ امری تعطل را روا نمی داشت. پس او نخستین معماری به شمار می رود که بدون اندک تغییر یا تخریب، معبد را تجدید و ترمیم می نماید.

سید افغان نخستین زعم دینی و روحی شمرده می شود، زعمی که جهت از بین بردن گرد و خاک ناشی از خرافات و عادات وارد شده و کسالت و جمود که بر روی میانی مبادی ما تراکم کرده است همت گماشت و از ما تقاضا کرد که جنبش و قیام را به سوی نمونه عالی انسانی و به سوی وطن و برادران ما، در سایه دین و روشنی اخلاق، از دست ندهیم و رابطه (حبل الله) را که تمام وطن اسلامی را بدون آنکه تغییری در موجودیت آن، وارد شود باهم جمع و مرتبط می سازد، محور کار های خود بشناسیم.

سید جمال الدین افغان اولین رهبر انقلابی مؤثر به شمار می آید، وی مخالف تبعیض بوده هی چنوع روح گروهی و قبیله‌ای را، چه در دین، چه در وطن و چه در سیاست به وجود نیاورد. پس او از این ناحیه نسبت به «مارتین لوتر» و سایر زعمای دینی و اخلاقی در هر وطن و سرزمینی که باشند، دارای عظمت ممتازی بود.

سید افغان (رحمت الله علیه) عملاً و زعمی موحد و بی رقیب دینی، اخلاقی و سیاسی ما بود. زعمی که اصلاح کرد نه تخریب، ترمیم کرد نه انهدام، جمع کرد نه تفریق، تدین ورزید و دنیا را از کف نداد. استغنی کرد و به رهبانیت نزدیک نشد، متواضع بود نه در شکل دنانت. حکمروایان و سلاطین را با شهادت و شدت، در قصرهای شان مقابله کرد و با رفقای نیازمند و فقیر خود در رستوران های عامه در کمال تواضع و مناعت می نشست. در دشوارترین و ضیق ترین حالات هم از قبول هدیه ابا ورزید، هر چند هزاران پوند بود.

سید جمال الدین افغان ترجیح می داد نان سیاهی را با پیاله چایی و با جام آبی با رفقای اخلاصمند خویش صرف نماید و در اندیشه طعم های متنوع و رنگارنگ نباشد.

توضیحات لغات:

- (۱) «مجد» کلمه عربی است، اسم مصدر به معنی بزرگی، شکوه، شرف و برتری است.
- (۲) «یمانی» کلمه عربی است، منسوب به یمن سرزمینی در جنوب شبه جزیره عربستان. به معنی ساخته شده یا پرورش یافته در یمن مثل «شهد یمانی» و «تیغ یمانی» که فرخی در اشعار خود به کار برده است یا «برق یمانی» که در اشعار سعدی دیده می شود. (رکن یمانی، یکی از رکن های چهارگانه کعبه معظمه، قبل از رکن حجر الاسود که حاجیان بر رکن یمانی دست می کشند و عد در رکنی که حجر الاسود قرار دارد، آنرا می بوسند)
- (۳) «دراست» کلمه عربی دراسته است، اسم مصدر به معنی دانایی، آگاهی، علم آموختن و دانش اندوختن است. این کلمه در اشعار نظامی و خاقانی به کثرت دیده می شود. (در عربی جدید یا مدرن، دراسته به معنای بررسی است،

الدراسات الاسلاميه يعنى بررسى هاى اسلامى و هدف استاد سلجوقى هم همين بررسى است)

(٤) «دراسات» كلمه عربى و اسم جمع درست است.

(٥) «اصح» كلمه عربى است، سم تفضيل به معنى درست تر، درست ترين، شايسته تر و شايسته ترين است.
«بقا براى اصح = بقا براى شايسته ترين»

(٦) «اتقان» كلمه عربى است، اسم مصدر به معنى استحکام ، استوارى – اتقان كردن = به استوارى به ذهن سپردن – خوب آموختن. شمس تبريزى مى گويد: تا يك درس را اتقان نكردى به درس ديگر شروع نكردى. همچنان كمال و محكم كارى در همه چيز. پیامبر (ص) مى فرمايد: «كسى كه از شما كارى را انجام ميدهد، آن را به وجه كامل انجام دهد و علامه سيوطى هم كتابى دارد در قرآن شناسى يا اصول تفسير، بنام الاتقان فى علوم القرآن»

پايان بخش شانزدهم

ادامه دارد



برای مطالب دیگر ولی احمد نوری روی عکس کلیک کنید